



## نقش‌پذیری زنان در شعر معاصر در مقایسه با زنان معمار و هنرمند دوره‌های تیموری و صفوی

محمدیار انصاری<sup>۱</sup> ID، محمدهادی خالق‌زاده<sup>۲</sup> ID\*، جلیل نظری<sup>۳</sup> ID

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران. m.ansari@iauyasooj.ac.ir

<sup>۲</sup> (نویسنده مسئول) استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران. m.h.khaleghzadeh@iauyasooj.ac.ir

<sup>۳</sup> استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران. j.nazari@iauyasooj.ac.ir

### چکیده

جنس زن در شعر و ادب فارسی به‌خصوص ادبیات کلاسیک چهره‌ای منفور دارد و در اشعار معمولاً مورد بی‌مهری گویندگان قرار گرفته و پیوسته در هاله‌ای از ابهام و پوشیدگی است. ولی در شعر معاصر با توجه به تغییر بینش و اندیشه شعرا و ارتقا شعور اجتماعی، زن از جایگاه والایی برخوردار شد و در قاب مدح و ستایش شاعران قرار گرفت. هدف از نگارش این مقاله بررسی نقش‌پذیری زنان در شعر معاصر در مقایسه با زنان معمار و هنرمند دوره‌های تیموری و صفوی است. روش این پژوهش، کتابخانه‌ای و توصیفی-تحلیلی است. حاصل پژوهش نشان می‌دهد که در شعر کلاسیک شاعران کمتر از مدح و ستایش زن سخن گفته و بیشتر او را نکوهش کرده‌اند. اما در شعر و ادب معاصر از آن‌جا که تفکرات مردسالاری و مردمحوری تا حد زیادی کاسته شده و زن مورد ستایش و مدح قرار گرفته است و در این دوره ذهنیت غنایی شاعران تغییر کرده و آن‌ها نه تنها زبان به ستایش زن گشوده و در سه سطح واژگانی، دیدگاهی و ادبی زنان توصیفات جدیدی را تجربه کردند که در ادبیات کلاسیک ما اصلاً سابقه ندارد. از سوی دیگر دوره تیموری و صفوی نقطه آغازی برای فعالیت زنان هنرمند و معمار بوده است ولی در تطبیق با دوره معاصر این نقش بسیار کم‌رنگ بوده است.

### اهداف پژوهش:

۱. بررسی نقش‌پذیری زنان در شعر معاصر در مقایسه با زنان معمار و هنرمند دوره‌های تیموری و صفوی.

۲. بررسی جایگاه زن در شعر معاصر و هنر دوره تیموری و صفوی.

### سؤالات پژوهش:

۱. چه عواملی باعث تغییر نگرش شاعران معاصر به جنس زن شده است؟

۲. نقش‌پذیری زنان در شعر معاصر نسبت به زنان هنرمند دوره تیموری و صفوی معلول چه عواملی است؟

### اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۴۷

دوره ۱۹

صفحه ۴۰ الی ۵۸

تاریخ ارسال مقاله: ۱۴۰۰/۰۳/۲۴

تاریخ داوری: ۱۴۰۰/۰۷/۰۶

تاریخ صدور پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۳

تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۹/۰۱

### کلمات کلیدی

شعر معاصر فارسی،

زنان،

نقش‌پذیری،

دوره صفوی و تیموری.

### ارجاع به این مقاله

انصاری، محمدیار، خالق‌زاده، محمدهادی،

نظری، جلیل. (۱۴۰۱). "نقش‌پذیری زنان

در شعر معاصر در مقایسه با زنان معمار و

هنرمند دوره‌های تیموری و صفوی".

مطالعات هنر اسلامی، ۱۹(۴۷)، ۴۰-۵۸.



[doi.org/10.22034/IAS](https://doi.org/10.22034/IAS)

[dorl.net/dor/20.1001.1.1735708.14010901.153](https://www.dorl.net/dor/20.1001.1.1735708.14010901.153)



[dx.doi.org/10.22034/IAS](https://dx.doi.org/10.22034/IAS)

۲۰۲۲.۳۱۹۹۹۶.۱۸۲۱

\* این مقاله برگرفته از رساله دکتری "محمدیار انصاری" که به راهنمایی دکتر "محمدهادی خالق‌زاده" و مشاوره دکتر "جلیل نظری" در سال ۱۴۰۰ در دانشگاه "آزاد" واحد "یاسوج" ارائه شده است.





### مقدمه

زن به‌طور کلی در اجتماع و هم‌چنین در ادبیات فارسی از چهره‌ای چندگانه برخوردار است. به‌عبارت‌دیگر، زن در طول زندگی خویش چند نقش مهم را ایفا می‌کند؛ از این منظر، زمانی تجلی‌گاه عشق و دلدادگی است و با سیمایی عاشقانه جلوه می‌کند. البته این عشق و دلدادگی هم قالب عشق معنوی و هم در قالب عشق مجازی و زمینی نمود می‌یابد که بیش‌تر جنبه‌های مادی و جسمانی مدنظر است و در ادبیات از آن سراغ داریم و عشق سیاوش و سودابه و یا زال و رودابه از این نوع هستند و هم قادر است در ساختار عشق معنوی ظاهر شود که در این نوع عشق، عاشق یا هر دو — عاشق و معشوق — به جنبه جسمانی و مادی توجه ندارند و معمولاً این عشق‌ها، عشق‌هایی همراه با عفت است و عاشق پروایی از بیان عشق خویش ندارد و به‌سرعت رنگ عرفانی و روحانی به خود می‌گیرد. هم‌چنین زن گاه معشوق است، زمانی همسر است و در وقتی دیگر در مقام مادری دلسوز و فداکار و مربی تربیتی خانواده، گاه زن مظهر پارسایی و توکل است و زمانی مظهر زهد و پرهیزگاری، گاه مظهر خردمندی و سیاستمداری و میهن‌پرستی است و در جایگاهی دیگر کینه‌توز و فتان. نقش و جایگاه زن در دوره معاصر نسبت به ادوار قبل تفاوت چشمگیری داشت. یک بررسی تطبیقی از این جایگاه در مقایسه با هنرمندان دوره تیموری و صفوی می‌تواند تا حدی تحول در این جایگاه را آشکار سازد.

درباره جایگاه زن در ادبیات تا به‌حال پژوهش‌هایی زیادی نوشته شده و مقاله‌ها و کتاب‌های گوناگونی به رشته تحریری درآمده است، ولی درباره همسر و جایگاه وی در شعر فارسی از آغاز تاکنون کار مستقل و جامعی صورت نگرفته است. جعفری و متوسلی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «سیمای زن در ادبیات معاصر» می‌نویسند: زن به‌عنوان قشر لطیف و شکننده جامعه، در ادبیات داستانی ایران، جایگاه ویژه‌ای دارد. هر کدام از نویسندگان معاصر، به فراخور تقاضا و امکانات فرهنگی جامعه زمان خود، این جنس حساس را به‌گونه‌ای در آثار خود جای داده‌اند. بعضی از این نویسندگان، زن را مانند همان معشوق خوش‌سیما و دلبر عشوهرگر و طنز ادبیات سنتی تصویر کرده‌اند و گروهی دیگر به رخدادهای اجتماعی و فرهنگی مربوط به زنان پرداخته‌اند. شیرخانی و همکاران (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی جایگاه اجتماعی زن در میان متون ادبی ایران باستان و اعراب جاهلی عرب» می‌نویسند: زن در اجتماع و فرهنگ ملت‌های گوناگون، در تمامی ادوار، جایگاه و موقعیت خاص خود را داشته است. کرمی و جمالی (۱۳۹۶) در مقاله «زن ستایی در شعر فارسی؛ بررسی و تحلیل ستایش ممدوحان زن در قصاید مدحی» بیان داشته‌اند که در کنار حجم انبوه ستایش از مردان، تعدادی از شاعران به مدح زنان نیز پرداخته‌اند. رسولی‌پور و همکاران (۱۳۹۵) در مقاله «جایگاه شناسی ارزش زن (همسر) در شعر معاصر فارسی و عربی» می‌نویسند: یکی از مباحث مهم ادبیات معاصر، توجه به زن و جایگاه وی در خانواده و به‌تبع آن اجتماع است. نامدار (۱۳۹۲) در مقاله «زن ستایی و زن‌ستیزی در شعر معاصر ایران و عرب» می‌نویسد: یکی از گفتمان‌های پر قدرت در ادبیات، گفتمان جنسیت است و با فرض این‌که زبان و ادب فارسی و عربی از زبان‌هایی است که در چارچوب گفتمان مردسالاری شکل گرفته، به بررسی ریشه‌ها و جلوه‌های زن‌ستیزی در شعر معاصر ایران و عرب پرداخته است.

خافی (۱۳۹۱) در پایان‌نامه خود با عنوان «بررسی تطبیقی سیمای زن در شعر احمد شاملو و نزار قبانی» می‌نویسد: یکی از موضوعات اساسی شعر معاصر فارسی و عربی توجه به مسائل اجتماعی، سیاسی و غیره... است. زن به‌عنوان یکی از عناصر تأثیرگذار در اجتماع، پس از دوره بیداری در شعر معاصر مورد توجه ویژه قرار گرفت. درحالی‌که تا قبل از آن، چندان برای موقعیت و حقوق او اهمیتی قائل نمی‌شوند. از جمله شاعرانی که موضوع زن و جایگاه او در شعرشان انعکاس یافته است. پژوهش حاضر به‌روش توصیفی و تحلیل با تکیه بر منابع داده‌های کتابخانه‌ای انجام شده است.

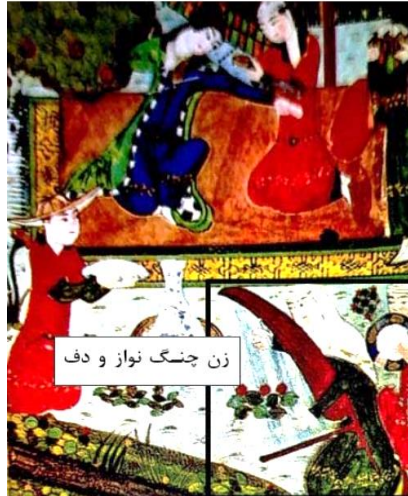
### ۱. زنان هنرمند دوره تیموری و صفوی

زن در عهد تیموری از مرتبه و مقام بالایی برخوردار بود. زنان در این دوره با توجه به موقعیت و قدرتشان توانسته‌اند در حوزه‌های سیاست، معماری، هنر، شعر، نقاشی و خطاطی فعالیت چشمگیری داشته باشند. تیموریان پس از یورش‌های ویرانگر اولیه تیمور و خرابی پایه‌های اقتصادی و فرهنگی کشور به تشویق و حمایت از هنرمندان و اصحاب فرهنگ روی آوردند و چنان در این کار تأکید و حمایت کردند که منجر به وجود آمدن دوره‌ای تحت عنوان رنسانس تیموری شد. زنان این دوره با توجه به آزادی و قدرتی که داشتند به نوبه‌ی خود به تلاش‌هایی در جهت احیا، فرهنگ و هنر ایرانی پرداختند. از جمله: از زنان خوشنویس دوره تیموری می‌توان به شاد ملک (شاد ملک خاتون (دختر محمد سلطان گورگانی و نوه تیمور لنگ اشاره کرد. (دایره المعارف زن ایرانی، ۶۷۳/۲). هرچند که از زندگی وی اطلاع دقیقی در دست نیست، اما از وی خطوط خوشنویسی از قرآن مذهبی باقی مانده است که وی آن را در سال ۸۷۱ ه.ق نوشته که نشان‌دهنده هنر وی در خوشنویسی است (عقیقی بخشایش، ۱۳۷۵: ۹۷-۹۶). از زنان دیگری که در عرصه موسیقی در قرن نهم هجری فعالیت داشته‌اند می‌توان از شاد ملک‌آغا نام برد به طوری که برای هنر و استعدادش در موسیقی در سراسر هرات همتایی وجود نداشت و شهرتش تا دوردست‌ها پیچیده شده بود (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۱۱۰۹/۲).

فرهنگ و هنر صفویه از اعتلای شاخصی برخوردار بوده است. عوامل اقتصادی، فرهنگی و مذهبی در رشد وجوه مختلف جوامع با هر طبقه و جنسیت انسانی در هر زمانی، تاثیرگذارند؛ ادبیات و هنر ایران سرشار از تظاهرات آشکاری است که به جایگاه‌شاخص زن در هنر و فرهنگ ایرانی دلالت دارند. کاهش حضور زنان در فعالیت‌های هنری این دوره، نه به جهت فقدان استعداد و کارآمدی و قابلیت‌های ذاتی آنان بوده است، بلکه به دلایلی نظیر دیدگاه‌های اجتماعی و مذهبی نسبت به هنرمندان زن، جایگاه هنرهای گوناگون و نوع کاربردی که برای حامیان هنری (دربار و سلاطین) داشته‌اند، وابسته بوده است (انصاری یکتا، ۱۳۹۲: ۱).

در زمان حکومت تیموریان، هنر نقاشی به چنان درجه‌ای از تکوین و تکامل رسید که الگویی برای کل مکاتب آینده نقاشی ایران شد. با توجه به این رویکرد حکمرانان تیموری، شاهد بلوغ و کمال موسیقی نیز در این دوره هستیم. این امر با مطالعه نگاره‌های موجود از این دوره قابل مشاهده است.





تصویر ۱- نگاره زن چنگ‌نواز، جلوس خسرو و شیرین، دوره تیموری. منبع: (اژند، ۱۳۹۰).

حضور نوازندگان زن در این دوره حاکی از فعالیت زنان هنرمند در جامعه است. در تاریخ ایران پس از اسلام دوره صفوی هم به لحاظ دگرگونی‌های مهم سیاسی و فرهنگی نقطه عطفی محسوب می‌شود و در نگارگری صفوی نیز می‌توان حضور زنان هنرمند را مشاهده کرد. در دوره تیموری و صفوی هنرمندان زن در مراسم‌های درباری حضور داشته‌اند.



تصویر ۲: نگاره پذیرایی از همایون‌شاه در کاخ چهلستون، دوره صفوی. منبع: (آقاجانی اصفهانی، ۱۳۸۶).

همان‌گونه از از نگاره‌های بالا مشخص است می‌توان در یافت تعداد زنان هنرمندان این دوره محدود و منحصر به هنرهای چون خوشنویسی و موسیقی بود. البته زنان در حوزه معماری از مشوقان و بانیان ساخت مدارس و مساجد متعددی بوده‌اند. با این تفاسیر باید گفت زنان در عرصه هنر این دوره نقش محدود داشته‌اند.

## ۲. سیر تحول نقش‌پذیری زنان در شعر معاصر

با آغاز دورهٔ مشروطیت و شروع دوران معاصر، مردسالاری که قرن‌ها بر جامعهٔ ایرانی سایه افکنده بود تا حد زیادی کم‌رنگ شد؛ اگرچه به‌طور کلی محو نشد تا جایی که می‌توان نشانه‌هایی از آن را در جامعه باز هم شاهد بود، ولی همین موضوع تا حد زیادی محتوای شعر و غزل معاصر را تحت‌الشعاع قرار داد و بینش فکری و ذهنیت شعرا را نسبت به زن به‌طور کلی متحول نمود. در این زمان نه‌تنها زن‌ستیزی کم‌شده و تقبیح و نکوهش زنان رنگ باخته، بلکه ستایش زن در نقش همسر در جایگاه معشوق شاعر صریح و آشکار در غزلیات نمود یافته است. بنابراین در شعر معاصر، گاهی شاهد آن هستیم که معشوق، همان همسر (زن) شاعر است که ظاهر می‌شود و شاعر وی را همچون معشوقی والا و ارزشمند ستایش می‌کند و حتی نام او را در شعر می‌آورد. لذا شاهد آن هستیم که با تغییر نقش و جایگاه زنان در اجتماع، نوع نگاه شاعران و گویندگان فارسی به جایگاه زن در اجتماعی تا حد زیادی تغییر کرده و به‌تبع آن در شعر فارسی معاصر هم در سه سطح واژگانی، ادبی و محتوایی تغییراتی در توصیف و ستایش زنان به وجود آمده است.

### ۲.۱. سطح واژگانی

در جامعهٔ ایرانی — تا عصر قاجار — جنس زن، نقش و جایگاه روشنی نداشته و پیوسته مورد بی‌مهری و بی‌توجهی قرار گرفته و به همین علت در توصیفات شاعرانه نیز کمتر مدنظر بوده و اگر هم از وی نامی برده شده با واژه‌ها و کلمات سخیف و تحقیرآمیز توصیف شده است. اگر به گذشته برگردیم، ریشهٔ این بی‌توجهی از آغاز آفرینش نشأت می‌گیرد، زمانی که حوّا، تحت وسوسه‌های شیطان، آدم را فریفت و گمراه کرد، اگرچه قرآن زن و مرد را برابر می‌داند و برای مرد هیچ برتری را قائل نمی‌شود، ولی برخی ظاهربینان و خام‌اندیشان با توجیه‌های غیرمنطقی از جمله این که زن از دندهٔ چپ مرد آفریده شده (ر. ک: راوندی، ۱۳۸۶: ۷۸/۱) و خداوند اول مرد را آفریده و مواردی از این قبیل سعی کردند زن را طفیل مرد معرفی کنند، لذا گویندگان فارسی هم در توصیفات خود از واژه‌ها و کلماتی با بار معنایی منفی نظیر: پتیاره، عجوزه، جادوگر و ... استفاده می‌کردند و زن را فتان و حيله‌گر قلمداد کرده و گاه و بی‌گاه زبان به نکوهش وی گشوده‌اند. جامی در این باره در توصیف زنان می‌گوید:

زن کیست فسون و سحر و نیرنگ از راستیش نه بوی و نی، رنگ

(جامی، ۱۳۷۸: ۲/ ۳۴۱)

این نوع نگاه به زن در شعر و ادب فارسی مسبوق به سابقه است. لذا در شعر کلاسیک فارسی جنس زن و معشوق اصولاً دو جنس متفاوت از هم نمود یافتند که یکی نکوهش شده و دیگری چنان مورد ستایش و تمجید قرار گرفته که گاه با معبود پهلوی زده درحالی که هر دو از یک جنس هستند. با آغاز دورهٔ معاصر و از آنجا که شرایط اجتماعی تا حد زیادی تغییر کرد و شرایط دو جنس مؤنث و مذکر در جامعه حلت عادی‌تری به خود گرفت و روابط بین آن‌ها ملموس‌تر شد و در نتیجه آن دیوار حائل که قرن‌ها بین دو جنس مخالف کشیده شده بود، مرتفع گشت و زن و مرد در توصیفات به هم نزدیک‌تر شدند، لذا حتی زن و همسر شاعران با ذکر نام، در شعر در جایگاه معشوق قرار گرفتند و شاعر وی را در توصیفات با واژه‌ها و کلمات زیبا ستود و توصیف کرد. از این منظر می‌توان گفت که زن در این مقام

جایگاهی تازه یافت. بنابراین دیدگاه‌ها و نظرات تازه‌ای در این زمینه در شعر معاصر ظاهر شد. در اغلب موارد در شعر معاصر، معشوق، در حقیقت همان زن و همسر شاعر است که مورد ستایش قرار می‌گیرد و شاعر وی را می‌ستاید. در میان غزل‌سرایان معاصر، حسین منزوی بیش از دیگران از زن سخن رانده و وی را ستوده و تصویر وی را در اشعار خود با زیباترین کلمات توصیف کرده است:

تو شاید آن زن افسانه‌ای که می‌آری  
تو شاید آمده‌ای سوی من که برداری  
دعا کنیم که روز امید من باشی  
برای تو غزلی عاشقانه ساخته‌ام  
به هدیه با خود، خورشید را به خانه من  
به مهر، بار غریبیم را، ز شانه من  
برای زیستن، امروزی‌ای بهانه من  
توای شکفتگی‌ات مطلع ترانه من  
(منزوی، ۱۳۸۷: ۳۰)

در این شعر، شاعر از زنی افسانه‌ای سخن می‌گوید که در مقام معشوق وی ستایش شده که تا قبل از آن در شعر فارسی سابقه نداشته است. این زن روزنه‌های امید را برای او باز می‌کند و از طرف دیگر شاعر این زن را تنها دلیل و بهانه برای زندگی خود برمی‌شمارد. منزوی به‌راستی تصویری دگرگونه از زن را در شعر فارسی با واژه‌های خوش‌آهنگ و زیبا به نمایش می‌گذارد. وی به‌خوبی واقف است که در گذشته، زن چهره مثبتی در ادبیات نداشته، پس این زن در جایگاه معشوقه او قرار می‌گیرد و بعد از قرن‌ها، زن و معشوقه در شعر و ادب فارسی در کنار هم قرار می‌گیرند و آن نقاب منفی از چهره زن کنار می‌رود و شاعر نگاهی مثبت به او دارد و در باورداشت خود سیمای معشوقی متجلی است که قابل‌ستایش و تمجید است. دیگر از نگاه تحقیرآمیز به زن خبری نیست و ذهنیت غنایی شاعر در مورد زن و جنس وی به کلی دگرگون شده که این‌گونه می‌سراید:

زنی چنین که تویی بی‌شک شکوه و روح دیگر بخشد

به آن تصور دیرینه که دل ز معنی زن دارد  
(منزوی، ۱۳۸۷: ۶۶)

آن نگاه آرمانی و الهی‌گونه که شاعر در گذشته، در ذهن خود درباره معشوق می‌پروراند و معشوق را تا حد معبود می‌ستود و وی را دست‌نیافتنی تصور می‌کرد، در قوس نزولی خود به زنی می‌رسد که در جایگاه همسر و معشوقه وی قرار دارد. این معشوق کاملاً شناخته‌شده است که حتی عاشق می‌تواند جزء‌به‌جزء سیمایش را توصیف کند و آدرسی از رابطه عاشقانه‌اش را به یاد آورد:

از بیست سال پیش / در بیست‌سالگی / آن دختر یگانه / شه‌دخت دختران / تا این زن یگانه / زیبای بانوان / بر ما چه رفت از پس آن سال و سال‌ها / تو آن مسافر سفر شور و حال‌ها / من، این نشسته در دل رنج و ملال‌ها (مصدق، ۱۳۸۶: ۴۴۲).

زن در شعر کلاسیک در هاله‌ای از ابهام و رازناکی وجود داشت و اصلاً در توصیفات شاعران محلی از اعراب نداشت و چنان در لفافه پیچیده شده بود که بیانش برای شاعر هم سخت بود و حتی عاشق آرزو داشت، بخشی از اعضای بدن

وی را ببیند. ملک‌الشعرای بهار نه تنها زن را فتان و حيله‌گر و بی‌وفا ندانسته، بلکه با توجه به احترامی که برای زن قائل است، وی را شعر خدا می‌داند؛ آن‌هم در نه سیمای معشوق، بلکه به‌عنوان جنس مؤنث در مقابل مرد:

زن بود شعر خدا، مرد بود نثر خدا      مرد نثری سره و زن غزلی‌تر باشد  
نثر هرچند به‌تنهایی خود هست نکو      لیک بانظم چو پیوست نکوتر باشد  
(بهار، ۱۳۸۷: ۳۵۴)

## ۲.۲. سطح دیدگاهی

تفاوت جنسیتی درباره‌ی زن و مرد و برتری یکی بر دیگری با پیروی از فرهنگ و سیاست حاکم در گذشته و غلبه‌ی فرهنگ مردسالاری با دانستن این نکته که ادبیات و اجتماع با هم در تعامل هستند، به‌ناچار به شعر و نثر فارسی راه یافته است و شاعران و نویسندگان به آن پرداخته‌اند. از دیدگاه علم جامعه‌شناسی، تقسیم‌کار و ارزش‌گذاری برای افراد در گذشته با توجه به نیاز بشر و فرهنگ غالب، بیشتر بر اساس توان جسمی و جایگاه قشری آن‌ها بوده و آن‌هم تحت کنترل و نفوذ کامل مردان بوده است، در دوره‌ی معاصر و با ارتقاء شعور اجتماعی و گسترش رسانه‌ها و آشنایی ایرانیان با فرهنگ غرب و بهبود سطح آگاهی مردم، این موضوع نیز دست‌خوش تغییر و تحول شده تا جایی که توان آدم‌ها برحسب نیروی فکری و استعداد آن‌ها محک خورد و در ترازوی سنجش قرار گرفت، نه بر اساس زور و بازوی افراد. «تفاوت زن و مرد، مانند نکته‌های دیگری که با تعصب درآمیخته مانند: رنگ پوست، موقعیت قشری، محل تولد، سلیقه دینی - سیاسی، لهجه محلی و ... می‌تواند باعث تفاوت در رل اجتماعی نسل‌های آتی گردد. زن‌ستیزی در تاریخ جهان، نشانگر همین آلودگی فکری در سطح کل جامعه بوده است.» (شیرازی، ۱۳۹۵: ۱۴۰) پروین اعتصامی معتقد است که:

زن در ایران، پیش ازین گویی که ایرانی نبود      پیشه‌اش، جز تیره‌روزی و پریشانی نبود  
زندگی و مرگش اندر کنج عزلت می‌گذشت      زن چه بود آن روزها گر زانکه زندانی نبود  
کس چو زن اندر سیاهی قرن‌ها منزل نکرد      کس چو زن در معبد سلوس قربانی نبود  
در عدالت‌خانه انصاف زن شاهد نداشت      در دبستان فضیلت زن دبستانی نبود  
دادخواهی‌های زن می‌ماند عمری بی‌جواب      آشکارا بود این بیداد پنهانی نبود  
(اعتصامی، ۱۳۹۳: ۱۷۶)

وقتی سیمای زن در جامعه‌ی مردسالاری این‌گونه مخدوش و تحقیرآمیز نمود می‌یابد، مسلماً در شعر و غزل هم چهره‌ی مثبتی نخواهد داشت و با واژه‌ها و ترکیبات تحقیرآمیز و سخیف توصیف‌شده و از او سخن گفته می‌شود، ولی بعد از مشروطه زن به یکی از مضامین شعر این دوره تبدیل شد و جایگاه خود را در شعر و ادب فارسی به دست آورد. «درون‌مایه‌های شعر مشروطه، در قیاس با دوره‌ی قبل مسائلی است از قبیل: آزادی، وطن، زن، غرب و صنعت غرب، انتقادهای اجتماعی و تا حد زیادی دوری از نفوذ دین» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۷: ۳۴). اگرچه در عمر چندین ساله شعر، زن کم‌وبیش جزء مضامین شعری بوده و هیچ‌گاه شعر فارسی از آن خالی نبوده است، اما نکته‌ای که قابل توجه است این که ذهنیت شاعران نسبت به زن تغییر کرده و رویکردی نو به جنس زن پیدا شده است. پروین اعتصامی که



حداقل در زندگی زناشویی سختی‌های فراوان دیده و شاهد نابرابری‌ها و تبعیض جنسیتی در جامعه عهد خود بوده، جایگاه زن را در این دوره این‌گونه توصیف می‌کند:

در آن سرای که زن نیست انس و شفقت نیست  
به هیچ مبحث و دیباچه‌ای، قضا نوشت  
زن از نخست بود رکن خانه هستی  
فرشته بود زن، آن ساعتی که چهره نمود  
در آن وجود که دل مرد، مرده است روان  
برای مرد کمال و برای زن نقصان  
که ساخت خانه بی پای‌بست و بی‌بنیان؟  
فرشته بین، که برو طعنه می‌زند شیطان  
(اعتصامی، ۱۳۹۳: ۲۰۹)

جایگاه زن در این دوره افزایش یافته و حتی در کنار تربیت فرزندان و خانه‌داری پایه‌پای مرد، در جامعه در فعالیت‌های اجتماعی نیز ظاهر شده و مشارکت می‌نماید و بر همین اساس، در بیشتر اوقات تحسین و ستایش نیز می‌شود، اما باید توجه داشت که نمی‌توان این موضوع را به تمام شاعران معاصر تعمیم داد. بنابراین هنوز هم شاعرانی هستند که نگاه مثبتی به زن و شخصیت وی ندارند. ابراهیم صهبا زن را نوعی معما می‌داند:

من در عجبم زخلقت زن  
از لطف و جمال و حيله و کين  
گر خوب و اگر بدست ما را  
افسوس که در خميره او  
کز پهلوى آدم آفریدند  
یک خلقت در هم آفریدند  
یک دلبر همدم آفریدند  
اکسیر وفا کم آفریدند  
(صهبا، ۱۳۴۱: ۹)

اگرچه شاعر در این شعر، مبهم سخن می‌گوید ولی اوضاع به وجود آمده در آن دوره باعث شده وی مراعات شأن و مقام زن را نیز بکند و به قول معروف «یکی به نعل می‌زند، یکی به میخ» درعین حال که زن را همدم مرد معرفی می‌کند، اما از بی‌وفایی زن نیز سخن گفته است. همین شاعر که چهره زن را در شعرش این‌گونه ترسیم می‌کند و در کنار ستایش و تمجید، گاه نیز زبان به نکوهش می‌گشاید و از بی‌وفایی وی سخن می‌راند و تا جایی احساس تنفر در درونش شعله‌ور می‌شود که زن را مار می‌نامد:

بود عقده‌ای در دل من که چون شد  
بخوردم فریب خطوخال او را  
چنین یار را یار محرم نمودم  
به خود زندگی را جهنم نمودم  
(همان: ۸)

### ۲.۳. سطح ادبی

در نگاه غزل‌سرایان معاصر، جنس زن در جایگاه و مقام معشوق، تصویری جدید از عشق و دلدادگی را متجلی می‌کند. این زن در سیمای یک معشوق متجلی می‌شود، بنابراین همان صفات و ویژگی‌هایی را که در غزل کلاسیک برای معشوق برمی‌شمردند، در این عصر به جنس زن، البته در مقام معشوق نسبت می‌دهند و این موضوع تحولی است که در اجتماعی شدن قشر زنان در حوزه شعر و ادب فارسی رخ داده، درحالی که در گذشته معشوق خیالی در اندیشه شاعر جای داشته که به‌طورقطع و یقین نمی‌توان ادعان کرد که همسر او باشد، زیرا هیچ نشانه‌ای دال در این مورد

وجود نداشت، اما در کنار آشنایی گویندگان فارسی با ادبیات جهان، به‌ویژه ادبیات فرانسه و تأثیرپذیری آن‌ها از فعالیت‌های زنان و مردان برای احقاق حقوق زنان، در دوره حاضر با اشعاری متفاوت و جسورانه برمی‌خوریم که معشوق همان «زن شرعی و قانونی شاعر؛ یعنی همسر شاعر محسوب می‌شود که در مشکلات و شادی‌های زندگی پایه‌پای او پیش رفته‌است. شاعر در این‌گونه از اشعار خود، در مقام قدردانی از همسرش برآمده است.» (یزدانی، ۱۳۷۸: ۱۸۶)

آنگاه که در شعر معاصر زن و معشوق در یک جایگاه قرار گرفته و مقام زن به مقام معشوق رسیده و مقابل دیدگان شاعر قرار می‌گیرند، به‌هیچ‌وجه دیگر آن زن که در شعر سابق با اوصاف فتن و حيله‌گر و بی‌وفا توصیف می‌شد، نمی‌تواند در غزل معاصر، باز ظاهر شود، بلکه سیمایی متفاوت خواهد داشت که البته دیگر آرمانی و دست‌نیافتنی نیست. همان زنی که در اجتماع زندگی می‌کند و شخصی عادی و معمولی است و با افراد جامعه حشرونشر دارد و همراه و همگام همسر خویش زندگی می‌کند، حالا در غزل، معشوق عاشق خود قرار می‌گیرد و ستایش می‌شود. «نگاه شاعر در این‌گونه اشعار، به‌هیچ‌وجه رمانتیک صرف و انفعالی نسبت به زن نیست، بلکه وی را با همه حقیقت وجودی‌اش می‌ستاید و برای مخاطب توصیفش می‌کند تا ارزش وی را به تصویر بکشد. در ادب فارسی می‌توان به شاملو، نیما، قیصر امین‌پور و حسین منزوی و در شعر عربی به ماغوط، الیاس ابوشیکه و بدرالشاكرالسیاب اشاره کرد که با دیدی ارزشی به همسران خود نگاه کرده و شعرشان را با نام آن‌ها مزین کرده‌اند و به جایگاه والایی که زنانشان در زندگی‌شان دارند، اشاره کرده‌اند» (رسولی‌پور و همکاران، ۱۳۹۵: ۳۰).

در این دوره شاعران رویکردی متفاوت و شاید هم، آگاهانه نسبت به جنس زن، در مقایسه با شعر کهن یافته‌اند و از این منظر معشوق مذکر به‌هیچ‌عنوان در غزل معاصر مطرح نیست و لذا شائبه لذات جنسی و ظاهری کاملاً مرتفع شده و به زن و شایستگی‌های وی نگاهی ارزشی شده است و لذا نگاه شاعر به زن و جایگاهش نگاهی متعالی و قابل‌ستایش است:

زنی که صاعقه‌وار آنک، ردای شعله به تن دارد	فرو نیامده خود پیداست که قصد خرمن من دارد
زنی چنین که تویی بی‌شک شکوه و روح دگر بخشد	به آن تصوّر دیرینه که دل ز معنی زن دارد
مگر به صافی گیسویت هوای خویش بپالایم	در این قفس که نفس در وی همیشه طعن لجن دارد

(منزوی، ۱۳۸۷: ۶۶ - ۶۵)

آنگاه که جنس زن در جامعه جایگاه ارزشی پیدا می‌کند و جامعه از تعصب‌های افراطی خلاص می‌گردد، بینش و شعور اجتماعی شاعر به او اجازه نمی‌دهد که زبان به تحقیر زنان باز کند. به همین خاطر است که عشق به همسر (زن) در غزل نمود می‌یابد و بخشی از محتوای شعر معاصر را به خودش اختصاص می‌دهد. شاید بتوان گفت شاملو در میان شاعران معاصر در این زمینه سرآمد باشد. وی در کتاب آیدا در آینه که در ستایش آیدا - همسرش - سروده، عشق خود را نسبت به وی ابراز می‌کند:

میان خورشیدهای همیشه / زیبایی تو لنگری ست / خورشیدی که از سپیده دم همه ستارگان / بی نیازم می کند / نگاهت / شکست عریانی روح مرا / از مهر جامه ای کرد / بدانسان که کنونم / شب بی روزن هرگز / چنان نماید که کنایتی طنزآلود بوده است / و چشمانت با من گفتند / که فردا / روز دیگریست / آنک چشمانی که خمیرمایه مهر است / و نیک مهر تو / نبردافزاری / تا با تقدیر خویش پنجه در پنجه کنم / آفتاب را در فراسوهای افق پنداشته بودم / به جز عزیمت نلبه هنگام گریزی نبود / چنین انگاشته بودم / آیدا فسح عزیمت جاودانه بود / میان آفتابهای همیشه / از زیبایی تو / لنگری است / نگاهت / شکست ستم‌گری ست / و چشمانت با من گفتند / که فردا / روز دیگریست (شاملو، ۱۳۸۴: ۴۵۴ - ۴۵۳).

شاملو در این شعر از کلمات و عبارات کلیشه‌ای که شاعران در غزل نثار معشوق می‌کردند، خود را آزاد کرده است. توصیفات وی از معشوق همان است که در واقعیت وجود دارند، نه عباراتی که خارج از ذهن هستند و عقل نمی‌تواند آن را بپذیرد. زیبایی معشوق، پیوند عشق را در قلب عاشق محکم و استوار می‌کند تا او را در کنارش برای همیشه نگه دارد. این‌گونه رابطه عاشقانه همان است که در زندگی واقعی آدم‌ها در روی زمین جریان دارد. با آن‌که بسیار ساده و ابتدایی است، اما نشان از یک واقعیت دارد. می‌توان گفت که محوریت عشق شاملو در این شعر آیدا است. «مدار و محور اندیشه و عواطف عاشقانه شاملو آیدا است که برایش مظهر تمامیت عشق و انسان و سرنوشت است» (روزبه، ۱۳۸۳: ۱۱۱).

منزوی نیز در ستایش زن و جایگاه اجتماعی‌اش، سابقه درخشانی دارد. همسرش به‌عنوان معشوق در اکثر غزل‌های وی نقش محوری دارد. «نمود عشق در غزل منزوی فردگراست؛ یعنی رابطه عاشق و معشوقی را بیان می‌کند که رابطه‌ای ساده و ابتدایی دارند. معشوق شاعر، معشوقی زمینی است و شاعر، معشوق خود را آن‌چنان که هست، توصیف می‌کند؛ از همین رو، عشق‌ها و اندوه‌هایش، نیز سرشتی زمینی دارد» (مدرسی و همکاران، ۱۳۹۰: ۵۴۸). شاعر در بسیاری از اشعار صراحتاً به بانوی من اشاره می‌کند:

چه بنویسم، چه ننویسم، چه بسرایم چه نسرایم  
تمام عشق‌ها، پیش از تو مثل رودها بودند  
تویی تو، گفته و ناگفته، بانوی غزل‌هایم  
که باید می‌رساندم به تو، آری به دریایم  
به‌سختی خسته‌ام از زندگی و ز خود، کجایی تا  
به قدر یک نفس، در سایه سروت بیاسایم؟

(منزوی، ۱۳۸۴: ۱۴۰)

بانوی من که چشم فرو بست خواب را  
در خواب خود به بند کشید آفتاب را  
(منزوی، ۱۳۸۷: ۷۳)

بنابراین زن در شعر معاصر از آن مهجوریت و جایگاه نازل و پست که در گذشته قرار داشت، رهایی یافت و جایگاهش را هم در جامعه و هم در شعر و ادب فارسی پیدا کرد. به نظر می‌رسد شروع این اتفاق را باید به پدر شعر نو فارسی، نیما یوشیج، نسبت دهیم:

کاش می‌آمد از این پنجره، من  
با زخم عالیه می‌گفتم: زن!  
بانگ می‌دادمش از دور بیا  
پدرم آمده، در را بگشا

(یوشیج، ۱۳۸۰: ۲۳۸)

نیما در نامه‌های عاشقانه‌ای که به همسرش، عالیه، می‌نویسد به ارزش و جایگاه زن اشاره کرده و مقام والای زن را گوشزد می‌کند:

«عالیه عزیزم!

اغلب، بلکه بالعموم، با زن طوری معامله می‌کنند که نمی‌خواهند زن‌ها با آن‌ها، آن‌طور معامله کنند. آن‌ها زن را مثل یک قالی می‌خرند. آن قالی را باکمال اقتدار و بی‌قیدی زیر پایشان می‌اندازند. پایمال می‌شود و بالاخره بدون تعلق خاطر آن را به دیگران می‌فروشند! زن هم، همین‌طور. خلفا زن را می‌فروختند. مسلمان‌ها او را در زیر حجاب حبس می‌کنند و قوانین حاضر برای سرکوبی و انقیاد و آرا مخصوص دیگر دارد. من نمی‌دانم چرا؟ ولی می‌دانم چرا نمی‌توانم قلبم را ننگه بدارم. خدا تمام نعایم زمین را قسمت کرد، به مردم پول، خودخواهی و بی‌رحمی داد. به شاعر قلب را. و قلب، اقتدار مرموزی بخشید که در مقابل اقتدار و جاهت زن، مقهور شود. (نیما، ۱۳۸۰: ۷)

فریدون توللی نیز با زبانی مملو از احترام و تکریم نسبت به زن از همسرش سخن می‌گوید:

بر من ای همسر آزرده بیخشای، که درد	می‌شکافد دلم از یاد پریشانی تو
وه! که می‌سوزم و پوزش به لب از رنج گناه	بوسه‌ها می‌زنم از دور به پیشانی تو
راست می‌بینمت آن گوشه در آن خانه مهر	اشک‌ریزان، سر آشفته فرو برده به چنگ
واپسین عکس من از جایگه آورده به زیر	چشم تب‌دار فروبسته بران صورت ننگ

(توللی، ۱۳۸۰: ۲۰۳)

نیما، شاملو، بخصوص فروغ در زمینی کردن عشق و زمینی کردن جایگاه زن خیلی تأثیر داشته‌اند، تا این‌که جنس زن در شعر فارسی جایگاه خود را یافته و جزیی از تجربه زندگی عاشقانه شاعر دانسته شده است. در شعر نیما تجربه عشق را خیلی به صورت خاص نداریم، آن‌چه داریم نوع نگاه انسانی به عشق است. معمولاً تجربه‌هایی که از عشق در شعر نیما مطرح شده، در رباعی‌های به گویش مازندرانی و رباعی‌های فارسی نیما بازتاب یافته که معشوق این رباعی‌ها، زنی به نام کیجا است؛ روی و بر سپید دارد، موی بلند دارد، زنی است مثل مردم و در بین مردم زندگی می‌کند؛ مانند معشوق ساختاری و نوعی شعر فارسی بی‌نیاز از زندگی در تخت عاج نشسته نیست. در کل، معشوق در شعر نیما تجسم و تفرد پیدا نمی‌کند که با جزییات توصیف شود. در شعر نیما فقط ماهیت عشق و نوع نگاه به معشوق زمینی و انسانی می‌شود، اما توصیف عشق و معشوق کلی مطرح می‌شود که بنا به زندگی و درگیری‌های فرهنگی نیما شاید عشق مجال چندانی پیدا نمی‌کند که تجربه خیلی خاص در زندگی شاعر شود.

در تجربه شاعرانه شاعران مرد از دوره نیما و سبک شعر نیمایی یا متأثر از تحول شعر نیمایی در تجربه شاعرانه شاملو است که معشوق تفرد پیدا می‌کند؛ معشوق شعر شاملو نه یک معشوق ادبی بلکه معشوقی است واقعی که زنی به نام آیدا است. اگرچه نوع نگاه شاملو به معشوق متعالی است که به گونه‌ای کهن‌الگو معشوق را وارد توصیف آیدا کرده و دغدغه متعالی خویش را از عشق و معشوق در شخصیت واقعی معشوق که آیدا باشد، بازتاب داده است؛ با این هم مفهوم معشوق در شعر شاملو از رکسانا تا آیدا تفاوت می‌کند؛ در توصیف آیدا، چهره زن به عنوان معشوق بازتر



می‌شود، دیگر آیدا مانند رکسانا زن اثیری نیست که فرشته تصور شود، بلکه زن واقعی است که شاعر و آیدا مانند دو انسان به هم عشق می‌ورزند. اما این را باید در نظر داشته باشیم که شاملو در عشق دنبال پناهگاهی است تا در آن پناهگاه آرامش پیدا کند؛ بنابراین معشوق برای شاملو اعتبار پناهگاه را دارد و عشق ماهیت مسکن و آرامش‌بخش دارد. از این نگاه عشق در شعر شاملو با وصفی زمینی بودن و واقعی بودن به صورت متعالی مطرح شده که معشوق واقعی و زمینی نیز جایگاه متعالی دارد. یعنی عشق به تعبیر امروزی و خیلی اروتیک آن که دست‌ودل‌بازی و لذت‌بردن از رابطه‌ای باشد نیست، بلکه عشق در شعر شاملو به نوعی یافتن دیگری یا همان نیمه گم‌شده خویشتن خویش است. بنابراین این توصیفات می‌توان دریافت که در غزل معاصر با معشوق زمینی سروکار داریم که بیشتر با شاعر می‌زید و در بیشتر مواقع همان همسر شاعر است که شاعر در غزلیاتش او را می‌ستاید. نیما از عالیه سخن می‌گوید. منزوی بانوی خویش را در غزل ستایش می‌کند. خسرو احتشامی از معشوقه ایللیاتی می‌گوید که سوار بر اسب در دشت و صحرا می‌تازد. معشوق غزل‌های منزوی چهره‌ای واقعی و آشکار دارد که هیچ نشانی از آسمانی بودنش؛ مثل معشوق غزلیات کلاسیک نیست. قابل دسترسی است و به قول خود شاعر «شوکت زمینی» دارد:

در آیه چشم من ای شوکت زمینی تو      به جلوه از همه خوبان آسمان خوش‌تر  
(منزوی، ۱۳۷۱: ۷۰)

معشوق غزل‌های منزوی در حقیقت زن اوست که شاعر با توصیفات عینی و ملموس او را وصف می‌کند:

ز باغ پیرهن‌ت چون دریاچه‌ها واشد      بهشت گمشده پشت دریاچه پیدا شد  
رها ز سلطه پاییز در بهار اتاق      گلی به نام تو در بازوان من واشد  
تنت هنوز به اندازه‌ی لطافت داشت      که گل در آینه از دیدنش شکوفا شد  
(همان: ۶)

معشوق گلرویی نیز کاملاً زمینی و از جنس همان آدم‌هایی است که با آن‌ها برخورد داریم. وی در توصیف او چنین می‌سراید:

زیبای خوش سلیقه من / که دستان شوکرانت را حتی / به شهر انگورهای عسگری بدل می‌کنند / و تمام مرغ‌های  
جهان / خواب کباب شدن در آشپزخانه تو را می‌بینند / باید از کدام کوه / کدام دریا بگذرم / برای نشستن پای میز  
شامی / که تو / آن سویش نشسته باشی (گلرویی، ۱۳۹۱: ۱۳۵) آن‌چه در این زمینه مسلم است این‌که زنان که به  
طبقه و قشر اجتماعی خاصی که تعلق دارد، معمولاً با ویژگی‌های قومی و بومی همان طبقه توصیف می‌شود:

«با خش‌خش پولک و خلخال / خرامان / خرامان / از راه چشمه باز می‌آیی / در زیر باران / با مشک کوچکی از پوست  
آهو / با آن نگاه دلکش کوتاه / رنگین‌کمان حیرت و جادو» (یاسمی، ۱۳۹۶: ۴۳).

پولک و خلخال، چشمه، مشک، صحرا و بیابان همه نشان از فرهنگی غیر فرهنگ شهری را در ذهن تداعی می‌کند.  
معشوقی با این فرهنگ و تیپ شخصیتی، در مقابل عاشق ظاهر شده است و شاعر هم او را توصیف کرده است:

«من با اشاره آشنا نیستم / بانو! - غزال دامن دالاهو - / این‌گونه آهوانه نگاه وحشیت را / در نگاه مات من مدوز / من /  
یک دهاتی ساده‌ام هنوز / این حُجب ناگزیر که در چشم من / موج می‌زند / میراث دیرسال و اساطیری من است / بالا

بلند! / معشوق باستانی من / پوشیده در حریری از جنس چمن / وقتی از آن سوی تپه ماهور / دهقان خسته‌ای / اندوه  
خویش را / در نای گرم نی‌لیکی می‌دمد: / «عشقت نه سرسری‌ست که از سر به در شود» / و بانگ گرم حنجره‌ای دیگر  
/ از روبروی غار حَلاجان: / «مهرت نه عارضی‌ست که جای دگر شود» / در شُرشر دمادم اشک / کوه از طنین بانگ من  
آکنده می‌شود: / «عشق تو در وجودم و مهر تو از دلم / با شیر اندرون شد و با جان به در شود» (همان: ۸۶).

غزل فارسی در گذر از سنت به مدرنیته، این اجازه را یافت که هر کلمه‌ای را در خود بگنجاند، در صورتی که قبل از  
آن، هر واژه‌ای نمی‌توانست برای کلمات غزل انتخاب شود و اصولاً هر کلمه‌ای شایستگی آن را نداشت که به شعر راه  
یابد. اما شاعران در دوره معاصر این اجازه را یافتند که هر واژه‌ای، هر چند بی‌مایه و کم‌ارزش را در غزل خود به کار  
برند و همین موضوع باعث شد که غزلیاتی با صبغة محلی و کلمات عامیانه خلق شوند و شاعری این چنین بسراید و  
آن‌گاه که از توصیف زن خود سخن می‌گوید، بسیار ساده و صمیمی از او توصیف می‌کند:

جایی هنوز از رد پایت / بر برف‌های دامنه کوه / باقی مانده است / تا من به رهنمایی جای قدم‌ها / از صخره‌های سنگی  
بانگول / تا چشمه‌های روشن مانشت - / پیاده بیایم - / بی آن‌که در تهاجم باد / و یا در ازدحام درخت / گم شوم»  
(همان: ۱۵۳).

و این چنین این زن ایللیاتی را در قاب تصویر بنشانند:

و باز هم ملیح و خرامان / با خش‌خش / پولک و خلخال / به آستان دهکده می‌رسی / در زیر باران / و از فراز تپه پاشا  
/ در التهاب گرم تماشا / مردمک‌های من / ذوب می‌شوند. (همان: ۱۱۰)

معمولاً در غزل شاعرانی که در دل صحرا زیسته‌اند، می‌توان نوعی صبغة محلی یافت که ماحصل حضورش در آن  
منطقه جغرافیایی است. بر همین اساس زن او هم با همین ذهنیت غنایی توصیف می‌شود:

عطر ایللیاتی جنوبی بود	عابر کوچه باغ خوبی بود
تا سحر با خیال دیدارش	کار مهتاب نقره‌کوبی بود
تن به رنگ فرشتگی می‌زد	زنی از روضه ربوبی بود
سادگی آدمک را داشت	عاشق دوستان چوبی بود
گل یخ را ز یادها می‌برد	پونه ناهه بوی جوبی بود
دامنی سکه ریخت چارقش	شب شعر شکوفه‌روبی بود
مثل گل‌های سرخ ایرانی	روشن از شعله شعوبی بود
گرمی عاشقانه‌ها می‌آورد	عطر ایللیاتی جنوبی بود

(احتشامی، ۱۳۹۴: ۸۵)

زن ایللیاتی با صفاست. سوار بر اسب می‌شود و با هی‌هی، گله‌های گوسفند را در صحرا می‌چراند. تفنگ بر دست  
می‌گیرد و از گله‌های گوسفند محافظت می‌کند. نمی‌ترسد. با این‌که ظرافت زنانه دارد و عشوه و ناز می‌کند ولی  
مردانه تفنگ بر دست می‌گیرد و هر زمان که لازم باشد، می‌جنگد:

ستاره اسب سپید رمیده از چمنت  
مگر چکیده شهبابی ز چین پیرهنت  
که ریخت عطر عروس‌سلنه از گل دهننت  
تمام دامنه‌ها را گرفته بوی تنت  
غبار راه کجا و سپیده بدننت  
که افکند ز بلندای زین به چنگ منت  
بلور سینه تو از تفنگ خرده‌زنت  
ز یاد برده حدیث حماسه را سخت  
(همان: ۱۲۸)

سیاه‌چادر شب نقره‌باف آمدنت  
صدای کوچ ز اطراق ماه می‌شنوم  
زنان ایل به طرزی جمیل کیل زدند  
کشیده‌اند سر از چاک سنگ، درمنه‌ها  
تو برف قله‌ای، از دوردست پیدایی  
فدای نعره بیگاه آن پلنگ شوم  
مباد برگ شقایق شود ز دوده داغ  
قبیله بی تو نخواند نه قصه، نه غزلی

این زن گاه در نقش یک کولی دوره‌گرد، تصویر می‌شد که سوار بر اسب می‌آمد:

با زلال نگاهش، برکه سرشار می‌شد  
موی بر چهره می‌ریخت، آسمان تار می‌شد  
با دل نابکاران، گرم پیکار می‌شد  
ضرب نعلش که می‌کوفت، رقص تاتار می‌شد  
(بهبهانی، ۱۳۹۱: ۲۱۸)

با قدم‌های کولی، دشت بیدار می‌شد  
لب زهم باز می‌کرد، کهکشانی می‌درخشید  
تیغۀ اعتمادش در دو پستان نهفته  
بال اسبش که می‌تاخت، باد را شانه می‌زد

شاعر به این کولی صحراگرد و ایلیاتی عشق می‌ورزد و همواره خواهان اوست و او را فرا می‌خواند:

حصار هی‌هی چوپانی‌ام را بشکن ای کولی!  
سکوت ساحل مرجان‌ام را بشکن ای کولی  
و خواب مخمل کاشانی‌ام را بشکن ای کولی  
بلور باله بارانی‌ام را بشکن ای کولی  
فضای ایلی مهمانی‌ام را بشکن ای کولی  
گردد سنگی و سیمانی‌ام را بشکن ای کولی  
(احتشامی، ۱۳۹۴: ۱۳۳)

بیا و بغض کوهستانی‌ام را بشکن ای کولی!  
صدای بوسه مهتاب را تکثیر کن در آب  
قدم بگذار بر فرش غزل‌های گل آذینم  
ز رقص حلقه رنگین کمان غوغا برانگیزان  
فریب‌انگیز در پیراهن شب ناگهان گل کن  
بخوان وردی که با مردان دیرین همسفر کردم

بهار از جمله شعرای معاصر است که نگاه مثبتی به زن و به تبع آن به همسر دارد، وی در عین حال که مقام زن را پاس می‌دارد و او را حرمت می‌نهد واز حقوق اجتماعی‌اش دفاع می‌کند و بر لزوم علم آموختن زنان به دلیل نقش مؤثرشان در تربیت نسل آینده تأکید دارد:

سوی علم و هنر بشتاب و کن شکر  
که در این دوره والایی‌ای زن  
(بهار، ۱۳۸۷: ۵۰۴)

ولی نگاهش به زن در جایگاه همسر هنوز متأثر از رویکرد مردگرایانه کلاسیک است که از نوعی تفکر سنتی نشأت می‌گیرد. در شعر بهار هیچ نشانی از آزادی اجتماعی همسران نمی‌توان یافت و فعالیت اجتماعی آنها تنها در حیطه

خانه تعریف می‌شود. بهار با این که همسرش را امیر خانه خطاب می‌کند و در حق او نهایت احترام را قائل است، اما فقط وظایفش را در چارچوب خانه می‌داند و از وی این چنین یاد می‌کند:

وان خاتون کوست مادر اطفال  
زیر نظر وی است هر چیزی  
آزاد بود به خانه و برزن  
مانند یکی امیر در کشور  
کدبانوی منزل است و نیک اختر  
از مطبخ و از اتاق و از دفتر  
(همان: ۳۹۹)

بهار همسر خود را می‌ستاید که به پرورش و تربیت کودکان می‌پردازد و از آموزش و تعلیم ایشان نیز غافل نیست:

خود زاید و خود بی‌پرورد اطفال  
در حفظ مزاج کودکان کوشد  
ز مدرسه کودکان چو برگردند  
زان پیش که درس و مشق‌شان باشد  
خود شیر به کودکان دهد یکسر  
مانند یکی پزشک دانش‌شور  
بنشسته و درس‌شان کند از بر  
یک دم نهد به بازی دیگر  
و آموزد آنچه باشد اندر خور  
(همان: ۳۹۹)

در میان غزل‌سرایان معاصر، حسین منزوی بیش از دیگران از زن مدح و ستایش وی سخن رانده و تصویر او را در اشعار خود توصیف کرده‌است:

تو شاید آن زن افسانه‌ای که می‌آری  
تو شاید آمده‌ای سوی من که برداری  
دعا کنیم که روز امید من باشی  
برای تو غزلی عاشقانه ساختم  
به هدیه با خود، خورشید را به خانه من  
به مهر، بار غریبیم را، ز شانه من  
برای زیستن، امروزی‌ای بهانه من  
توای شکفتگی‌ات مطلع ترانه من  
(منزوی، ۱۳۸۷: ۳۰)

زن در شعر کلاسیک یا وجود عینی نداشت و یا این که در هاله‌ای از ابهام و رازناکی توصیف می‌شد و چنان در لفافه پیچیده شده بود که بیانش برای شاعر هم مشکل می‌نمود و حتی عاشق آرزو داشت، بخشی از اعضای بدن وی را ببیند. اما در دوره معاصر و شعر و غزل نو، این موضوع به کلی منتفی است. چنان که می‌دانیم ملک‌الشعرا بهار شاعر معاصر است، با اینکه او هنوز زن را فتان و حيله‌گر و بی‌وفا قلمداد می‌کند:

زن یکی بیش مبر ز آنکه بود فتنه و شر  
فتنه آن به که در اطراف تو کمتر باشد  
(بهار، ۱۳۸۷: ۳۵۴)

اما زن را گوهری می‌شناسد که در صدف خانه جای دارد:

صدف خانه است و صاحبخانه غواص  
تو یکتا گوهری در درج خانه  
تو در وی گوهر یکتایی‌ای زن  
و زان بهتر که گوهر زایی‌ای  
(همان: ۵۰۴)

ولی از اندیشه سنتی درباره زن که وی را مطیع بی‌چون و چرای شوهر می‌داند عدول نمی‌کند:



تواضع را چو خیزی پیش شوهر      همایون شاخه طوبایی ای زن  
(همان)

فریدون توللی نیز با زبانی مملو از احترام و تکریم از زن سخن می گوید:

بر من ای همسر آزرده بیخشای، که درد  
وه! که می سوزم و پوزش به لب از رنج گناه  
راست می بینمت آن گوشه در آن خانه مهر  
واپسین عکس من از جایگه آورده به زیر  
می شکافد دلم از یاد پریشانی تو  
بوسه ها می زنم از دور به پیشانی تو  
اشک ریزان، سر آشفته فرو برده به چنگ  
چشم تباردار فرو بسته بران صورت ننگ  
(توللی، ۱۳۸۰: ۲۰۳)

بهمنی نیز از جمله شاعرانی است که عاشقانه همسرش را در غزلیات می ستاید و از او و خوبی هایش سخن می گوید:

تا تو هستی و غزل هست دلم تنها نیست  
از تو تا ما سخن عشق همان است که رفت  
محرمی چون تو هنوزم به چنین دنیا نیست  
که در این وصف زبان دگری گویا نیست  
(بهمنی، ۱۳۸۵: ۸۵)

این معشوق دست یافتنی است و شاید همسر شاعر است که در کنارش زندگی می کند، لذا قد و قامت معمولی و انسانی دارد و شاعر به همان قامت رعناش عشق می ورزد و با او خوش است:

با خاستگاه افراپی / دلخوش به هم نشینی شمشادم. (همان: ۱۱۲)

غزل سرایان معاصر از آن تفکر سنتی که همسر را در هاله ای از ابهام و پوشیدگی فرو برده بود، رها شده و او را جزئی از اجتماعی انسانی قلمداد کرده که می تواند علاوه بر تولید نسل و خانه داری در سایر امور سیاسی و اجتماعی نقشی فعال داشته باشد. این موضوع نشان می دهد که اندیشه مرد محورانه گذشته نسبت به همسر رنگ باخته و با نگاهی انسانی تر به وی نگریسته می شود. همسری که در غزل کلاسیک نشانی از او نمی توان یافت، در غزل معاصر با نام خودش مخاطب قرار می گیرد و ستایش می شود:

بنگر ای جانانه توران تا که به رخسار من  
دیدم آن مرغک چون منقار کبود از هم  
اشک های من خبر دارت کنند از ماجرا  
می ستاید عشق محبوب من و حسن تو را  
(اخوان، ۱۳۶۹: ۱۹)

شاعر در این عصر به جای این که معشوقی را بستاید که هیچ نشانی نمی توان در عالم خلقت از او یافت، همسر خویش را عاشقانه در فضای خانه اش ستایش می کند:

من بودم و توران و هستی لذتی داشت  
آرامشی خوش بود، چون آرامش صلح  
(همان: ۱۱)

بنابراین در غزل و شعر معاصر زن، نه تنها چهره می گشاید و شاعر را نظاره می کند، بلکه حتی شاعر نام او را هم در شعر عنوان می کند که در ادبیات کلاسیک به هیچ وجه سابقه نداشته است. «در اشعار قیصر امین پور هم همسر در جایگاه معشوق، تجلیات چشمگیری دارد. قیصر، اشعار بسیاری در ستایش همسرش سروده است. شاعر، در غزل زیر

نیز هنرمندانه به نام همسر خود — زیبا — اشاره می‌کند و از ابعاد معنایی آن بهره‌های هنری می‌برد و در نهایت نیز دیوان اشعار خود را به او تقدیم می‌کند» (روزبه و ضرونی، ۱۳۹۳: ۱۷۳).

ای از بهشت باز دری پیش چشم تو	افسانه‌ای است حور و پری پیش چشم تو
صورتگران چین همه انگار خوانده‌اند	زیبا شناسی نظری پیش چشم تو
چیزی نداشتیم که کنم پیشکش به جز	دیوان شعر مختصری پیش چشم تو
	(امین پور، ۱۳۸۷: ۴۷)

### نتیجه‌گیری

هنر و ادبیات در هر جامعه‌ای آینه‌ای برای شناخت جایگاه و وضعیت زن در آن جامعه است. بررسی شعر فارسی از آغاز تاکنون نشان می‌دهد که اگرچه زن پیوسته مورد نکوهش و سرزنش قرار گرفته و چهره‌ای مبهم و مغشوش از خود به جای گذاشته است ولی شاعران بخصوص در شعر کلاسیک از جنس زن کمتر سخن گفته و هرکجا هم که به او اشاره کرده‌اند بسیار محدود و مبهم بوده است و لذا زن در ستایش‌های عاشقانه و شاعرانه جایی نداشته‌اند. اما به‌مرور که ادبیات فارسی از سنت پای به مدرنیت می‌گذارد اوضاع هم تا حد زیادی تفاوت می‌کند و ذهنیت غنایی شاعران تغییراتی را تجربه می‌کند. مردسالاری و مرد محوری گذشته کم‌کم رنگ می‌بازد و زنان تا حدی جایگاه اجتماعی خویش را باز می‌یابند و این تغییرات باعث می‌شود که نگرش شاعران به زن هم تغییر یابد. در شعر معاصر زن در جایگاه معشوق در شعر قرار می‌گیرد و در سه سطح واژگانی، دیدگاهی و ادبی عاشقانه ستایش می‌شود و حتی شاعر نام وی را هم ذکر می‌کند. مقایسه این شرایط با وضعیت زنان هنرمند در دوره تیموری و صفوی حاکی از پیشرفت چشمگیر وضعیت زنان است.

## منابع

## کتاب‌ها

- آژند، یعقوب. (۱۳۹۵). نگارگری ایران (پژوهشی در تاریخ نقاشی و نگارگری ایران). ج ۱، تهران: سمت.
- آقاجانی اصفهانی، حسین؛ جوانی، اصغر. (۱۳۸۶). دیوارنگاری عصر صفوی در اصفهان کاخ چهلستون. تهران: فرهنگستان هنر.
- احتشامی، خسرو. (۱۳۹۴). مهتاب در قلمرو شب. تهران: سوره مهر.
- اخوان ثالث، مهدی. (۱۳۶۹). زمستان. تهران: مروارید.
- اعتصامی، پروین. (۱۳۹۳). دیوان. تهران: مهر آوید.
- براهنی، رضا. (۱۳۶۳). تاریخ مذکر. تهران: اول.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۷). دیوان ملک‌الشعراى بهار. تهران: نگاه.
- بهبهانی، سیمین. (۱۳۹۱). مجموعه اشعار، تهران: نگاه.
- بهمنی، محمدعلی. (۱۳۸۵). گاهی دلم برای خودم تنگ می‌شود. تهران: دارینوش.
- توللی. (۱۳۸۰). روشن تر از خاموشی. به کوشش مرتضی کاخی. تهران: آگه.
- جامی. نورالدین عبدالرحمان. (۱۳۸۷). هفت اورنگ. تصحیح و تحقیق اعلان خان افصح‌زاده و حسین احمد تربیت، تهران: مرکز مطالعات ایرانی.
- راوندی، مرتضی. (۱۳۸۶). تاریخ اجتماعی ایران. تهران: نگاه.
- روزبه، محمدرضا. (۱۳۸۳). شرح، تحلیل و تفسیر شعر نو فارسی. تهران: حروفیه.
- شاملو، احمد. (۱۳۸۴). مجموعه اشعار. تهران: انتشارات نگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۷). ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا سقوط سلطنت)، تهران: نشر سخن.
- شیرازی، سعید. (۱۳۹۵). ۹۹ نکته. تهران: شرکت کتاب.
- صهبا، ابراهیم. (۱۳۴۱). دفتر صهبا. چاپ دوم، تهران: کتابخانه ابن‌سینا.
- عقیقی بخشایش، عذرا. (۱۳۷۵). هنر خط و زنان خوشنویس در تمدن اسلامی. تهران: نشر آذربایجان.
- فرخزاد، پوران. (۱۳۷۸). داشنامه زنان فرهنگ ایران و جهان (زن از کتیبه تا تاریخ). تهران: زریاب.
- مصدق، حمید. (۱۳۸۶). مجموعه اشعار. تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
- منزوی، حسین. (۱۳۸۷). از ترمه تا تغزل. چاپ پنجم، تهران: روزبهان.
- منزوی، حسین. (۱۳۸۷). حنجره زخمی تغزل. چاپ دوم، تهران: آفرینش.
- منزوی، حسین. (۱۳۷۱). با عشق در حوالی فاجعه. تهران: نشر پاژنگ.

یاسمی، بهروز. (۱۳۹۶). عاشقی جرم قشنگی‌ست. تهران: چشمه.

یزدانی، زینب. (۱۳۷۸). زن در شعر فارسی، دیروز - امروز. تهران: فردوس.

یوشیج، نیما (۱۳۸۰)، دیوان اشعار. به کوشش سیروس طاهباز، تهران: نگاه.

#### مقالات

انصاری یکتا، مریم. (۱۳۹۹). «جایگاه زنان به عنوان خالق اثر هنری در عصر شاه طهماسب صفوی». پنجمین کنفرانس بین‌المللی مطالعات زبان، ادبیات، فرهنگ و تاریخ.

رسولی‌پور، رسول؛ روشن، محمد و نیک‌اندام، شاپور. (۱۳۹۵). «ارزش‌شناسی جایگاه زن (همسر) در شعر معاصر فارسی و عربی (با رویکردی انتقادی بر دیدگاه فیمینست اگزستانسیالیستی دوبوار)». کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)، شماره ۲۲، ۴۷-۲۳.

مدرسی، فاطمه و رقیه کاظم‌زاده، رقیه. (۱۳۹۰). «آزادی، عنصر غالب غزل‌های نمادین منزوی». نشریه ادبیات پایداری دانشگاه کرمان، دوره ۲، شماره ۴، ۵۶۴ - ۵۴۵.